

فتح دمشق بر پایه کهن ترین منابع تاریخ گذاری شده

محمد تقوی^۱

چکیده

این مقاله به قلم ینس شاینر، اسلام‌پژوه آلمانی و استاد تاریخ و رییس گروه پژوهشی تاریخ دانشگاه جورج آگوست گوتینگن آلمان، نوشته شده است. او رساله دکتری خود را پیرامون نقد روایت‌های فتح دمشق نوشت^۲ و مقاله حاضر نیز برگرفته از همین رساله است که به بررسی و نقد قدیمی‌ترین روایت‌های اسلامی درباره فتح دمشق می‌پردازد. شیوه تحلیل در این مقاله، شیوه «تحلیل متن و سند» است که پیشتر در مورد حدیث و سیره پیامبر به کار گرفته می‌شد و شاینر از آن برای تحلیل روایت‌های تاریخی استفاده کرده است. این مقاله در مجموعه مقالات جشن‌نامه هارالد موتسکی در سال ۲۰۱۱ انتشار یافته است.^۳

کلیدواژه‌ها: فتح دمشق، تحلیل متن و سند، تاریخ‌نگاری اسلامی، ابو عبیده جراح، خالد بن ولید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ . دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران. m.taqavi93@ut.ac.ir

^۲ . این رساله در سال ۲۰۱۰ از سوی انتشارات بریل منتشر شد و در همین سال جایزه بهترین رساله دکتری را از سوی انجمن شرق‌شناسی آلمان دریافت کرد.

^۳ . *The transmission and dynamics of the textual sources of Islam, essays in honour of Harald Motzki, edited by Nicolet Boekhoff-van der Voort, Kees Versteegh and Joas Wagemakers, Leiden: Brill, 2011.*

مقدمه مترجم

شیوه «تحلیل متن و سند» یکی از شیوه‌های تحلیل حدیث و روایت است که از سوی پژوهشگرانی چون هارالد موتسکی، گریگور شولر و آندراس گورکه برای ارزیابی نخستین روایت‌ها و احادیث اسلامی مورد ارزیابی قرار گرفته است. در این شیوه، حدیث یا روایت هم از حیث سلسله سند و هم از حیث متن، تحلیل و بررسی می‌شود. این شیوه مستلزم وجود روایت‌های مختلف درباره یک واقعه است تا بتوان از طریق مقایسه آنها را بررسی کرد. چنین تنوعی درباره روایت‌های سیره پیامبر چندان زیاد نیست، با این حال این شیوه می‌تواند تا زمان حاضر بهترین شیوه برای بررسی اعتبار روایت‌های منابع اسلامی باشد.

ینس شاینر از نخستین کسانی بود که این شیوه را برای تحلیل روایت‌های تاریخی به کار برد. او فتح دمشق در دوره اسلامی را بر پایه شیوه «تحلیل متن و سند» مورد بررسی قرار داد و بدین منظور، بیش از هزار روایت موجود درباره این رویداد را از نظر گذراند. انتشارات بریل این پژوهش او را که به زبان آلمانی است در سال ۲۰۱۰ منتشر ساخت. در همین سال این کتاب جایزه بهترین کتاب سال را از سوی انجمن شرق‌شناسی آلمان دریافت کرد. این کتاب در سال ۱۳۹۲ نیز در بیست و یکمین جشنواره کتاب سال جمهوری اسلامی ایران به عنوان اثر برتر در حوزه مطالعات اسلامی انتخاب شد. مقاله حاضر، چکیده‌ای از یافته‌های ینس شاینر در رساله دکتری خویش است که در مجموعه مقالات جشن‌نامه هارالد موتسکی در سال ۲۰۱۱ انتشار یافته است.^۱

فتح دمشق بر پایه کهن‌ترین منابع تاریخ‌گذاری شده

توصیف فتح دمشق در اثری که اخیراً به چاپ رسیده بدین شرح آمده است:

^۱. *The transmission and dynamics of the textual sources of Islam*, essays in honour of Harald Motzki, edited by Nicolet Boekhoff-van der Voort, Kees Versteegh and Joas Wagemakers, Leiden: Brill, 2011.

«بازمانده‌های ارتش بیزانس به دمشق عقب‌نشینی کردند. مسلمانان به تعقیب آنها پرداختند. [...] . گفتیم که خالد بن ولید در دروازه شرقی (باب‌الشرقی)، عمرو بن-عاص در دروازه سنت‌توماس (باب تومه)، ابوعبیده در دروازه اکنون ویران‌شده جابیه در جانب غربی و یزید بن‌ابی‌سفیان در باب‌الصغیر و دروازه کیسان در جانب جنوبی شهر قرار داشتند. سپاهی از مسلمانان نیز از روی احتیاط بر مسیر شمالی دمشق قرار گرفت. این اقدام، حرکتی عاقلانه بود؛ چرا که هراکلیوس که گفته شده در این زمان در حمص بود، سواره‌نظام‌هایی را برای آزادسازی این قسمت فرستاد که با ناکامی مواجه شد. بازه زمانی محاصره این قسمت [شهر از سوی بیزانسی‌ها] چندان معلوم نیست. [...] وقتی که معلوم شد هیچ نیروی کمکی نخواهد رسید، مدافعان این شهر ناامید شدند. بنا بر روایتی، این محاصره زمانی پایان یافت که فرزند پاتریکیوس (فرمانده بیزانسی) به دنیا آمد و او به سربازانش دستور استراحت و خوردن و نوشیدن داد. خالد بن‌ولید که همواره در پی فرصت‌جویی بود و کاملاً از جریانات درون شهر آگاهی داشت از این فرصت استفاده کرد. او به همراه خود ریسمان و نردبان داشت. برخی از سربازان او که به سوی این دروازه رفته بودند با استفاده از پوست باد شده حیوانات از خندق [این شهر] گذشتند و ریسمان‌های‌شان را بر دیواره قلعه‌ها انداختند، از آن بالا رفتند و طناب‌ها را نیز بالا کشیدند تا در معرض دید نباشد. سپس به عنوان علامتی معلوم، با فریاد الله اکبر به این دروازه یورش بردند و نگهبانان و هرکس را که مقاومت می‌کرد کشتند. در این ضمن، در سوی دیگر شهر، مردم دمشق مذاکرات صلح با مسلمانان را آغاز کرده بودند و لشکریان مسلمان از جانب غربی وارد شهر شدند. دو سپاه مسلمان، یکی سربازان خالد از جانب شرقی و دیگران [یعنی رومیان] از جانب غربی وارد دمشق شدند و در بازارهای قدیمی مرکز شهر به هم دیگر برخوردند و مذاکرات صلح را آغاز کردند. شرایط تعیین‌شده، ترک ساکنان شهر در ازای پرداخت مبلغی بود. اموال متعلق به

خزانه سلطنتی به عنوان «فیء» (ثروت عمومی جامعه اسلامی) به نفع تمام مسلمانان مصادره شد.^۱

همانطور که در پاورقی اشاره شد، بخش اصلی متن مذکور از روایت موجود در تاریخ طبری است.^۲ هیو کندی این روایت استوار و روشن را^۳ همچون افراد پیش از خود تکرار کرده است.^۴

با خواندن روایت فوق، چند سوال مطرح می‌شود: چرا این روایت به طور خاص برای توصیف فتح دمشق انتخاب شده است؟ آیا این قدیمی‌ترین روایت موجود دربارهٔ واقعه مذکور است؟ آیا سلسله راویان آن معتبر است؟ آیا این روایت نزدیک‌ترین تصویر از آنچه در دروازه‌های دمشق «واقعا اتفاق افتاده» است؟ حدود هزار روایت دیگر دربارهٔ فتح دمشق چه توصیفی از این واقعه ارائه می‌کند؟ دلیل نادیده‌گرفتن آنها چه بوده است؟ آیا به خاطر زیاد بودن، اشتباه بودن و یا متأخر بودن آنها بوده است؟

^۱ Hugh Kennedy, *The great Arab conquests: How the spread of Islam changed the world we live in*, Philadelphia, 2007, 79f.

کندی به تاریخ طبری (تصحیح دخویه، لیدن: ۱۸۷۹-۱۹۰۱، ۲۱۵۲/۱ و ۲۱۵۴) استناد می‌کند.

^۲ این روایت عمدتاً بر پایهٔ روایتی است که به سیف بن عمر (م. دهه ۱۸۰ق) نسبت داده شده است. پارگراف اول ظاهراً از بلاذری گرفته شده است. نک: بلاذری، *فتوح البلدان*، تصحیح دخویه، لیدن: ۱۸۶۶، ص ۱۲۰-۱۲۱.

^۳ اگرچه او ترکیبی از هر دو روایت را بیان کرده ولی از اطلاعات روایت نخست که که به حضور ابو عبیده در دروازهٔ جاییه اشاره کرده بهره نبرده و از آن برای متن دوم که در آن نام فرماندهٔ سپاهیان جانب غربی شهر ذکر نشده استفاده نکرده است.

^۴ برای سایر روایت‌های توصیفی فتح دمشق نک: ←

→ Gustav Weil, *Geschichte der Chalifen*, Mannheim, 1846-1851, vol. I, 46ff; Michael de Goeje, "Mémoire sur la conquete de la Syrie", in: id. (ed.), *Mémoires d'histoire et de géographie orientales*, Leiden, 1903, vol. II; John Glubb, *The great Arab conquests*, London, 1966, 158f; Walter Kaegi, *Byzantium and the early Islamic conquests*, Cambridge, 1992, 108.

برای روایت‌های انتقادی این واقعه نیز نک:

Leone Caetani, *Annali dell' Islam*, Mailand, 1905-1926, vol. III, 326-422; Fred Donner, *The early Islamic conquests*, Princeton, 1981, 131f.; Albrecht Noth, "Futūh-history and futūh-historiography: The Muslim conquest of Damascus", *al-Qanāra*, vol. 10, 1989.

این مقاله مشتمل بر برخی از یافته‌های من در طول پژوهش بر روی رساله خودم است.^۱ در اینجا قدیمی‌ترین روایت‌های فتح دمشق که قابلیت بازسازی از طریق منابع اسلامی را دارد ذکر می‌شود. سپس این روایت‌های بازسازی شده بر اساس ساختار روایی‌شان تحلیل خواهد شد تا [میزان] اعتبارشان ارزیابی شود. من در پایان، وقایعی را که منجر به فتح دمشق شد - بر اساس این روایت‌ها - به طور آزمایشی بازسازی می‌کنم.

روش به کار گرفته شده ترکیبی از تحلیل «متن و سند» و نقد روایی است. شیوه تحلیل «متن و سند» که به طور خاص توسط هارالد موتسکی و گریگور شولر توسعه یافت، در پژوهش‌های متعدد به ویژه در حوزه سیره و حدیث به کار گرفته شد. در این بین، سوال مطرح شده این است که آیا می‌توان این شیوه را در مورد روایت‌های تاریخی هم به کار برد؟ نیازی به توضیح تفصیلی درباره این شیوه تحلیل نیست؛ زیرا در منابع ارجاعی ذکر شده به خوبی به آن اشاره شده است. با وجود این، از آنجایی که روایت‌های فتح دمشق به شکل‌های گوناگون باقی نمانده‌اند - که به نظر من این در مورد تمام روایت‌های تاریخی صدق می‌کند - و اسانید آنها نسبت به روایت‌های سیره کمتر است، لذا ناچارم تا برای ارزیابی تاثیرپذیری روایت‌های تاریخی، تحلیل متن را به گونه‌ای دیگر انجام دهم. من این تاثیرپذیری روایت‌ها را چه از یکدیگر و چه از منبعی مشترک، از حیث ساختار روایی، محتوا، نقش‌مایه‌ها و عبارات هر کدام تحلیل و بر اساس سلسله اسانید، این روایت‌ها را تاریخ‌گذاری و حلقه مشترک روایت را بازسازی کرده‌ام. این روایت بازسازی شده مبنای تحلیل متن که بین عناصر ساختگی و تخیلی درون این روایت تمایز قائل می‌شود قرار گرفته است. عناصر ساختگی به معنی روایت داستانی بدون تغییر بافت «واقعی» آن [از

^۱ Jens Scheiner, *Die Eroberung von Damaskus: Quellenkritische Untersuchung zur Historiographie in klassisch-islamischer Zeit*, Leiden, 2010.

حیث [زمان مورد بحث و توصیف انگیزه‌هاست. به عبارت دیگر، آنها نمایانگر یک داستان «جعلی» درباره یک رویداد نیستند. به محض بیان یک روایت برای نخستین بار، راوی عناصر ساختگی را عامدانه یا غیر عمد به آن وارد می‌کند. با این حال ممکن است که در فرایند نقل یک روایت، بیشتر عناصر ساختگی در درون آنچه که راوی نقل می‌کند ترکیب و ادغام شود. در متون اسلامی، این راویان ناقلانی هستند که احادیث را در نخستین حلقه‌های تعلیم و نقل آنها به تواتر می‌رسانند.^۱ این فرایند اضافه شدن عناصر ساختگی به یک روایت، «جعل‌سازی»^۲ نامیده می‌شود. عناصر تخیلی، شامل جزئیاتی در درون روایت است که ورای طبیعت هستی است؛ مثل اسب پنج‌پا و یا پرواز کردن یک انسان. این عناصر در روایت کم‌اهمیت نیست و با تغییر دادن ماهیت روایت، آن را به روایت تخیلی تبدیل می‌کند. پیش‌فرض اصلی ارزیابی حاضر این است که کمتر بودن عناصر تخیلی در یک روایت، دقت آن را در بیان «آنچه واقعا اتفاق افتاده» بیشتر می‌کند؛ یعنی از اعتبار بیشتری برخوردار است.^۳ من سه مثال درباره فتح دمشق ارائه خواهم کرد: نخست روایت ابن‌اسحاق، دوم روایتی از ابومهلّب، سپس چند روایت درباره این فتح که نمونه‌سازی شده‌اند و سرانجام روایتی از توصیف اقدامات قهرمانانه وائله بن الأَسقع^۴ در فتح دمشق بیان خواهد شد.

روایت ابن‌اسحاق از فتح دمشق

رساله جامع علوم انسانی

۱. شولر اصطلاح «Kollegbetrieb» را برای توصیف این حلقه‌های درس و نقل [روایت] به کار می‌برد: Schoeler, *Charakter*, 51 and 168.

۲. Fictionalization.

۳. اکنون این سوال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان از روایت‌هایی که عناصر تخیلی زیادی دارد برای بازسازی حقایق تاریخی استفاده کرد. من از محمدکان آکپینار برای این نظر سپاسگزارم. پاسخ به این سوال همچنان مجهول است.

۴. مترجم: در متن اصلی به اشتباه نام او آسقع ذکر شده است.

یکی از قدیمی ترین روایت‌ها از فتح دمشق در تاریخ طبری است که معمولاً به ابن-اسحاق، مورخ قدیمی و نویسنده سیره مشهور پیامبر بازمی‌گردد.^۱ طبری این روایت را با ذکر سند در کتاب خود آورده است که من در جایی دیگر در مورد آن بحث کرده‌ام: ابن‌اسحاق ← سلمه ← ابن‌حمید ← طبری.^۲ این روایت به شرح زیر است:

«بعد از فتح فحل در ذی‌القعدة سال ۱۳ هـ ق و گریختن سپاه رومیان به دمشق، مسلمانان به فرماندهی خالد بن ولید آنها را تا دمشق تعقیب کردند. همزمان با جمع شدن رومیان در دمشق به فرماندهی باهان، خالد از فرماندهی سپاه مسلمانان عزل و ابوعبیده جراح جایگزین او شد. نبرد قریب‌الوقوع بین دو سپاه به خواست خداوند و گریز رومیان خاتمه یافت؛ با این حال مسلمانان تلفات زیادی به رومیان وارد ساختند. سرانجام سپاهیان روم به داخل شهر رفتند و دروازه‌های آن را بستند. مسلمانان شهر را محاصره کردند و تا هنگام فتح شهر، اطراف آن اردو زدند و [بعد از فتح] بر ساکنانش جزیه مقرر ساختند. هرچند نامه انتصاب ابوعبیده و عزل خالد به ابوعبیده رسیده بود، اما او تا فتح دمشق و بستن پیمان صلح با اهالی آنجا توسط خالد و به نام خالد نوشته شد آن را از خالد مخفی نگه داشت. بعد از این معاهده صلح، باهان فرمانده رومیان به سوی هراکلیوس رفت. این فتح در ماه رجب سال ۱۴ اق رخ داد. سپس ابوعبیده انتصاب خود به جای خالد و عزل او از فرماندهی را اعلام کرد».

^۱ طبری، تاریخ، ۲۱۴۵/۱، سطر ۱۵؛ ص ۲۱۴۷ سطر ۲ (روایت ش ۲۷۰). نک: Scheiner, *Damaskus*, 496ff. من در اثر مذکور هر روایت را شماره‌گذاری کرده‌ام. در اینجا به منظور سهولت در ارجاع متقابل بین متن کتاب مذکور و مقاله حاضر، شماره مربوط به هر روایت را نیز ذکر کرده‌ام.

^۲ Jens Scheiner, "Gelehrtenetzwerke im islamischen Mittelalter: Zu einem möglichen Gebrauch der biographischen Lexika im Islam am Beispiel von at-Tabarī's Standard-*isnād* Ibn Humayd > Salamah b. Fadl > Ibn Ishāq", in: S. Göthlich & D. Modaresi-Tehrani (eds.), *Netzwerke*, Münster, 2008.

روایت‌های مشابهی نیز در آثار ابن حَبِیش، ابن سالم کلاعی، ابن اثیر، ذهبی، ابن خلدون، ابن طِقْطَقی، ابن حَبان و ابن جوزی دیده می‌شود.^۱ اگرچه ابن حبیش و ابن سالم کلاعی روایت خود را مستقیم به ابن اسحاق نسبت داده‌اند، مقایسه متون نشان می‌دهد که ابن حبیش به طور مستقیم و کلاعی به طور غیرمستقیم (از طریق ابن حبیش) روایت خود را از تاریخ طبری گرفته‌اند. این روایت‌ها در [آثار] ابن اثیر، ذهبی، ابن خلدون، ابن تقطقی و ابن حبان^۲ نیز باقی مانده است که طبق متن آنها، علی‌رغم تفاوت‌های بعضاً عمده در نقش‌مایه‌ها و عبارات‌شان، به طور مستقیم یا غیرمستقیم متأثر از روایت طبری است. تمام این روایت‌ها حاوی ساختار روایی، نقش‌مایه‌ها و عبارت‌های روایت طبری است (روایت شماره ۲۷۰)، که بر اساس تاریخ وفات طبری (۳۱۰ق) دست‌کم می‌توان تاریخ‌گذاری آنها را پایان قرن سوم هجری دانست. روایت شماره ۲۷۰ یک روایت ساختگی است؛ زیرا مشتمل بر سه رشته اقدام مختلف (از سوی مسلمانان شام، از سوی رومیان و از جانب عمر در مدینه) و دو تاریخ‌گذاری از جانب مؤلف است (فتح فحل و فتح دمشق) که از سوی یک راوی همه‌چیزدان

۱. ابن حبیش، *غزوات ابن حبیش*، تصحیح سهیل ذکار، بیروت، ۱۹۲۲، ص ۲۱۲، ۲۱۱ (= روایت شماره ۸۵۴-۸۵۸)؛ ابن سالم کلاعی، *الاكتفاء فیما تضمنه من مغازی رسول الله و ثلاثه الخلفاء*، تصحیح ک. علی، بیروت، ۱۹۹۷، ۱۷۸، ۱۷۹/۳ (= روایت شماره ۱۴۵۷)؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، ۱۹۶۵-۱۹۶۷، ۴۳۲/۲ (= روایت شماره ۳۸۰)؛ ذهبی، *تاریخ الاسلام*، تصحیح تدمری، بیروت، ۱۹۸۹-۲۰۰۰، ۱۲۴/۴ (روایت شماره ۱۱۲۴)؛ ابن خلدون، *کتاب العبر*، تصحیح الفاسی و ابن ادیس، ۱۹۳۶-۱۹۵۹، ۳۰۷/۲ (روایت شماره ۹۹۲)؛ ابن تقطقی، *الفخری فی الأدب السلطانیة و الدول الاسلامیة*، به کوشش آلوارت، گوتا، ۱۸۶۰، ص ۹۲ (= روایت شماره ۸۴۱-۸۴۲)؛ ابن حبان، *کتاب الثقات*، حیدرآباد، ۱۹۷۳-۱۹۸۳، ۲۰۲/۲ (سطر ۱۱)، ۲۰۳ (= روایت شماره ۱۱۹۲)؛ ابن جوزی، *المنتظم فی التاریخ الامم و الملوک*، به کوشش عبدالقادر عطا و عبدالرحمن عطا، بیروت، ۱۹۹۲-۱۹۹۳، ۱۴۲/۴ (سطر ۱۸)، ص ۱۴۳ (= روایت شماره ۱۶۹۰-۱۶۹۱).

۲. روایت ابن حبان (= روایت شماره ۱۱۹۲) با روایت طبری (= روایت شماره ۲۷۰) از حیث داشتن سه نقش مایه اضافی تفاوت دارد. با در نظر گرفتن این موضوع، منطقی به نظر می‌رسد که هر دو روایت از یک منبع مشترک باشد که [این منبع مشترک] می‌تواند ابن حمید باشد که غالباً در *کتاب الثقات* ابن حبان نامش ذکر شده است. نک: ابن حبان، *کتاب الثقات*، ۵۳۶/۷، ۴۵۹/۸، ۳۷۲، ۱۱۰، ۲۳۸/۹، ۲۰۵.

روایت شده است. با این حال در این روایت هیچ عنصر تخیلی وجود ندارد. لذا راوی آن می‌بایست این روایت را با منابع متعدد دیگر ترکیب کرده باشد. راوی می‌تواند هریک از کسانی که در اسناد روایت آمده است (از ابن اسحاق تا خود طبری؛ البته نه لزوماً یک نفر) باشد و به سختی می‌توان او را شناخت. بدون روایت دیگر نمی‌توان به نتایج بیشتری رسید. هر چند روایت دیگری در تاریخ مدینه دمشق ابن-عساکر وجود دارد که با این مجموعه حدیثی ارتباط دارد.^۱



۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، به کوشش عمر عمرای و شیرین بیروت، ۱۹۹۵-۲۰۰۱، ۱۱۱/۲ = ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، به کوشش المنجد، دمشق، ۱۹۵۱-۱۹۵۳، ۱/۴۹۵ = فسوی، کتاب المعرفه، به کوشش عمری، مدینه، ۱۹۹۰، ۳/۳۷۵، ص ۳۷۶ (سطر ۳) (= روایت شماره ۵۶۲=۴۲۴=۱۲۲). ابن منظور روایت کوتاه‌تری را بر پایه روایت ابن عساکر نقل کرده است. نک: ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر، به کوشش نحاس و مراد و حافظ، دمشق، ۱۹۸۴-۱۹۹۱، ۲۰۳/۱ (= روایت شماره ۱۴۹۸-۱۴۹۹).

مطابق معمول، ابن عساکر این روایت را با ذکر کامل اسناد آن که به ابن اسحاق می‌رسد نقل می‌کند^۱ و در ابن اسحاق به حلقه‌ای مشترک با طبری می‌رسد. این امر نشان می‌دهد که جمله‌بندی این روایت و رواج آن در سنت‌های نقل شفاهی به ابن اسحاق برمی‌گردد.^۲ تمرکز بر متن این روایت‌ها نشان می‌دهد که هر دو روایت نشان‌دهنده یک ساختار روایی مشابه و ترتیبی از نقش‌مایه‌های مشترک‌اند. هرچند روایت طبری حاوی چندین نقش‌مایه است که در روایت ابن عساکر نیست، اما روایت ابن عساکر حاوی نقش‌مایه «زمستان» است که طبری آن را به صورت روایتی مستقل آورده است.^۳ از سوی دیگر، جمله‌بندی نقش‌مایه‌های مشترک، سوای تفاوت‌های جزئی، هم‌خوانی زیادی با هم دارد. برای مثال هر دو روایت با عبارت «ثم ساروا الی دمشق» آغاز می‌شود، محاصره دمشق را با عبارت «فَرَابَطُوهَا» توصیف و فتح این شهر را به شکلی منفعلانه با عبارت «حتی فُتِحَت دِمَشْقُ» وصف می‌کند.^۴ لذا روایت طبری و ابن عساکر، شاهد یافته‌شده در اسانید را تایید می‌کند. می‌توان نتیجه گرفت که ابن اسحاق روایتی درباره فتح دمشق روایت کرده که حاوی عبارات زیر است:

«ثم ساروا الی دمشق و خالد علی (مُقَدِّمُهُ؟) الناس و قد کان عمر عَزَلْ خالد بن ولید و أَمْرٌ/استعمل ابو عبیده (علی جامع الناس؟). فَرَابَطُوهَا حتی فُتِحَت دِمَشْقُ فلما و قد قدم الکتاب علی ابو عبیده بامرته/ بامارته و عَزَلْ خالد فاستحیا (ابو عبیده؟) عن یقرأ خالد الکتاب حتی فُتِحَت دِمَشْقُ. و کان (فتح دمشق؟) فی سنه اربع عشره فی رجب

^۱ برای نمودار گرافیکی سلسله اسناد از طبری و ابن عساکر نک: شکل ۱.

^۲ برای تعریفی مفصل‌تر از مفهوم نقل شفاهی، یعنی نقل شفاهی از طریق استفاده از نوشته‌های مکتوب نک:

Gregor Schoeler, *The genesis of literature in Islam: From the aural to the read*, Edinburgh, 2009

^۳ طبری، تاریخ، ۲۳۴۶/۱، ۲۳۴۷ (= روایت شماره ۲۸۸).

^۴ برای تحلیل جزئی‌تر درباره این عبارات نک: جدول ۱۰.۱۹ در Scheiner, *Damaskus*, 588f.

(قال؟) و أظهر أبوعبیده إمرته / إمارته و عزل خالد (و دخل أبوعبیده فی / تلک سنه دمشق؟) فشتی بها».

این روایت را می‌توان این‌گونه ترجمه کرد:

«سپس مسلمانان به سوی دمشق رفتند. خالد فرمانده لشکریان بود هرچند عمر او را عزل و ابوعبیده را جانشین وی کرده بود (بر همه مردم؟). آنها تا هنگام فتح دمشق اطراف شهر اردو زدند. وقتی که نامه انتصاب به فرماندهی و عزل خالد به دست ابوعبیده رسید، او از آگاه کردن خالد از محتوای نامه تا زمان فتح دمشق خودداری کرد. این فتح (فتح دمشق؟) در رجب سال ۱۴ق انجام شد. (او گفت؟) سپس ابوعبیده انتصاب خود و عزل خالد را اعلام کرد. (ابوعبیده در آن سال وارد دمشق شد؟) و زمستان را در آنجا سپری کرد».

بدیهی است که هنوز برخی ابهامات درباره این عبارات باقی‌ست. از آنجا که روایت‌های مختلف بسیار کمی [از این واقعه] نقل شده است، نمی‌توان منشأ نقش‌مایه‌های اضافی در روایت طبری را شناخت. آیا ابن‌اسحاق به دو صورت این روایت را نقل کرده است؟ یک‌بار شبیه به آنچه طبری گفته و یک‌بار شبیه به روایت ابن‌عساکر؟ آیا راوی دیگری نقش‌مایه‌های اضافی را به روایت ابن‌اسحاق افزوده و یا آنها را از روایت ابن‌عساکر حذف کرده است؟ آیا این تفاوت در جمله‌بندی‌ها را شیوه‌های شفاهی نقل در قرن دوم هجری به خوبی شرح می‌دهد یا جعل‌سازی عامدانه متن؟ هر پاسخی که به این سوالات داده شود، [باز هم] یک توصیف پایه‌ای از وصف فتح دمشق وجود دارد که در دو حلقه تعلیم و نقل از جانب ابن‌اسحاق به وجود آمده است که با توجه به تاریخ مرگ ابن‌اسحاق (۱۵۰ق) می‌توان تاریخ‌گذاری آن را مربوط به ربع دوم قرن دوم هجری دانست.

ویژگی‌های خاص این روایت، نخست تاریخ‌گذاری این فتح (رجب سال ۱۴ق)، دوم ارتباط این فتح با عزل خالد و انتصاب ابوعبیده به جای او و سوم ذکر غیر مستقیم

فاتح دمشق است. با توجه به سطح تحلیل متن، اساس روایت ابن اسحاق حاوی چند عنصر ساختگی است، ولی عنصر تخیلی در آن وجود ندارد. در سایر روایات، دو رشته از طرح داستان (یکی در شام و دیگری در مدینه)، چارچوب زمانی چند ماهه و تاریخ گذاری موثق این واقعه در رجب سال ۱۴ق به چشم می خورد.^۱ از آنجا که متن هر دو روایت بسیار شبیه به یکدیگر است، سازگاری در متن آنها، شواهد اسانید را تایید می کند. لذا می توان ابن اسحاق را نه فقط برای عبارات بازسازی شده، که برای ترکیب این روایت و استفاده از عناصر ساختگی در درون آن، عامل اصلی دانست.^۲ به طور مختصر: او راوی این روایت فتح است.

فتح دمشق بر پایه روایت ابومهلّب صنعانی

مجموعه حدیثی دیگری نیز اطلاعاتی درباره فتح دمشق ارائه می دهد. در تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر با روایت زیر مواجهیم:^۳

^۱ تاریخ گذاری این فتح در رجب سال ۱۴ق می تواند به عنوان نوعی جعل سازی تفسیر شود. ابن اسحاق از طریق ماه رجب، یک مفهوم دینی اضافی به روایت افزوده است. به گفته مایر کیستر، چند حادثه مهم به اذن خداوند در ماه رجب رخ داده است: از جمله ابلاغ نبوت محمد. نک:

Me'ir Kister, "Rajab is the month of God . . ." a study in the persistence of an early tradition", Israel Oriental Studies, vol. 1, 1971. [Reprint in id., Studies in Jāhiliyya and early Islam, London, 1980].

اگر تأثیر خداوند بر مومنان در ماه رجب در بالاترین میزان است، کدام ماه غیر از رجب می توانست برای فتح دمشق به خواست خداوند نسبت داده شده معنی دار جلوه کند؟

^۲ البته برخی از این عناصر می تواند ناشی از منابع ابن اسحاق باشد. هرچند چون ما از منابع او آگاهی کافی نداریم، تنها می توان این عناصر را به خود ابن اسحاق نسبت داد.

^۳ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، به کوشش عمرآوی و شیری، ۱۶۶/۲-۱۱۷ (= روایت شماره ۵۸۵-۵۹۰-۴۴۷-۴۵۲). نک:

Scheiner, Damaskus, 116ff and 598f.

از آنجا که اسناد روایت طولانی بود به جای بیان آن در قالب عبارت، آن را به صورت دسته بندی شده نشان دادم. ارجاعات مذکور در درون کروش، حاوی اطلاعاتی بیشتر درباره شرح حال این افراد است که از بخش ترجمات کتاب تاریخ مدینه دمشق اخذ شده است. در ترجمه به علت محدودیت فضا، تنها متن ذکر شده است. برای نقل قولی از این روایت نک: ابن منظور، مختصر، ۲۰۳/۱-۲۰۴.

«قال حاصرنا دمشق فنزل يزيد بن أبي سفيان على باب الصغير و نزل أبو عبيدة بن - الجراح على باب الجابية و نزل خالد بن الوليد على باب الشرقي و كان أبو الدرداء ببرزة. قال: فحاصرناها أربعة أشهر. قال: و كان راهب دمشق قد طلب من خالد بن - الوليد الصلح. قال: فشرط عليه خالد بن الوليد أشياء أبي الراهب أن يجيبه إليها. قال: فدخلها يزيد بن أبي سفيان قسرا من باب الصغير حتى ركبها. قال: و ذهب الراهب كما هو على الحائط؛ الحائط فأتى خالد بن الوليد و لا يعلم أحد أن يزيد قد دخلها قسراً. فقال له: هل لك في الصلح. قال: و تجيبني إلى ما شرطت عليك. قال: نعم فأشهد عليه ففتح له باب الشرقي فدخل يزيد فبلغ المقسلاط فالتقى هو و خالد عند المقسلاط. فقال: هذا دخلتها عنوة. و قال: هذا دخلتها صلحا. فأجمع رأيهم على أن جعلوها صلحا».

شکل ۲ - سلسله اسناد ۲:
روایت شماره: ۵۸۵-۵۹۰ =
۴۴۷-۴۵۲ (از ابن عساکر) (از
بالا به پایین)



ابن عساکر این روایت را با اسنادی آورده که معمولاً به هنگام نقل از ابن عائض از آن استفاده کرده و آن را به ابو عثمان صنعانی، که چندین روایت [درباره] فتوح به او

منسوب است می‌رساند.^۱ این روایت شامل چند نقش‌مایه است: اول، نقش‌مایه‌ای درباره مدت محاصره؛ دوم نقش‌مایه‌ای که «نقش‌مایه دروازه» نامیده می‌شود که شامل نام‌های مختلفی از یک دروازه خاص شهر دمشق است؛ سوم، نقش‌مایه فتح دومرحله‌ای دمشق و چهارم «نقش‌مایه مذاکره» درباره وضعیت شهر فتح‌شده. کلمه «قال»، که بدون مشخص بودن مرجع آن چندین بار به طور پراکنده در روایت ذکر شده، یا با عبارتهای مربوط به اول شخص جمع ارتباط دارد و یا نویسنده‌ای همه-چیزدان آنها را در مقام سوم شخص مفرد بیان کرده است. لذا راوی این روایت، آن را از چند نقش‌مایه و عنصر ساختگی همچون زاویه دید و مکالمه مستقیم ترکیب کرده است. این راوی می‌تواند ابوعثمان صنعانی و یا فرد دیگری باشد.^۲ به خصوص این نکته که داستان ورود یزید به دمشق که دو بار ذکر شده، نشان‌دهنده ویژگی ترکیبی این روایت است. نقش‌مایه فتح دومرحله‌ای شهر به دست خالد و یزید را می‌توان ربع اول قرن سوم هجری تاریخ‌گذاری کرد؛ زیرا ابو‌مشیر (د. ۲۱۸ق) نمونه دیگری از این روایت را نقل کرده است.^۳ با این حال، تاریخ‌گذاری کل روایت تنها از طریق مقایسه آن با روایت دیگری (روایت شماره ۴۶۹-۴۷۹=۱۲۵) که طولانی‌تر و با اسنادی متفاوت فقط در تصحیح منجد از تاریخ مدینه دمشق ثبت شده (با توجه به ذکر آن تنها در یک نسخه خطی) امکان‌پذیر است.^۴ این خبر دوم، روایتی طولانی-ست و به وصف اقدامات خالد در یمامه، مرگ ابوبکر، دستور عمر به خالد برای

^۱ برای تحلیلی از تمام این روایات و نمود آنها در تاریخ‌نگاری اولیه شام نک: Scheiner, *Damaskus*, 110-41.
^۲ این موضوع در دفاع از ابوعثمان مطرح است که دیگر روایت‌هایی که به او منسوب شده است، دارای همان ساختار و عباراتی است که از صنعا، روستایی در نزدیکی دمشق، به او به ارث رسیده است. نک: Scheiner, *Damaskus*, 126f.

^۳ همان، ص ۵۹ ب.

^۴ ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، تصحیح صلاح‌الدین منجد، ۵۰۸/۱، ۵۰۹، (روایت شماره ۴۶۹-۴۷۰=۱۲۵). هرچند تقسیم [فتح شهر] به دو بخش در هر دو تصحیح کتاب ابن‌عساکر دیده می‌شود. نسخه دقیقی از این روایت در کتاب-المعرفه فسوی نیز وجود دارد (۳۷۶-۳۷۷).

رفتن به شام، هجوم‌های مثال‌زدنی او در صحرا و فتح عین‌التمر و در آخر فتح دمشق می‌پردازد. ابن‌عساکر [سند] این روایت را که با همان اسناد روایات منقول از یعقوب بن سفیان فسوی (د. ۲۷۷ق) نقل کرده است، به ابومهلّب صنعانی رسانده و آن را به ابوعثمان صنعانی منسوب می‌کند.^۱ از آنجا که هر دو روایت به او برمی‌گردد، احتمالاً ابومهلّب صنعانی راوی هر دو باشد.^۲ بخشی از متن روایت که فتح دمشق را توصیف می‌کند، درستی این فرضیه را تقویت می‌بخشد. شباهت‌های متون در ساختار روایت و هم‌ترازی نقش‌مایه‌ها رخ می‌دهد؛ مثلاً «نقش‌مایه دروازه» (شامل ابوالدرداء در برزه و شهری کوچک در همسایگی دمشق)،^۳ نقش‌مایه فتح دومرحله‌ای شهر توسط خالد و یزید، محل ملاقات مقسلاط و «نقش‌مایه مذاکره». عبارات هر دو روایت حاوی جملاتی هم‌معناست، اصطلاح «قسراً» (تصرف با زور) هم به یک میزان به کار رفته است. این واژه نمونه ویژه‌ای از این مجموعه حدیثی است؛ چرا که تصرف با زور را با عبارتی متفاوت از اصطلاح مشهور «عنه» وصف کرده است. علاوه بر این، سبک دو روایت نیز شبیه به هم است. واژه «قال» بدون اشاره به مرجع ضمیر آن و زاویه دید اول‌شخص و سوم‌شخص نشان از آن دارد که [روایت] در حال بازی با زمان است. تمام این شباهت‌ها نشان از آن دارد که یک روایت اصلی مشترک وجود دارد

^۱ این مخالفت را که ابن‌عساکر ممکن است دو اسناد مختلف ساخته باشد تا به جای یک، دو روایت پدید آورد می‌توان نادیده گرفت؛ زیرا ابن‌عساکر هر دو اسناد - یکی به ابن‌عائض برمی‌گردد و یکی به فسوی - را به کار گرفته است؛ در حالی که به نظر می‌رسد که آنها به عنوان روایاتی برای جنگ‌ها و کتاب‌های هر دو دسته باشند، نه اسناد واحد ضمیمه شده [مختص] به یک روایت. من در حال انجام تحقیقات بیشتری در این باره هستم.

^۲ با توجه به تفاوت‌های بسیار در ساختار روایت و نقش‌مایه‌ها و اختلاف کم در عبارات، بسیار بعید است که هر دو روایت، راوی جداگانه داشته باشد. نقض‌مایه اضافی نقش کامل‌کننده ابوعبیده در قرارداد صلح در روایت اخیر، اهمیت خاصی در این زمینه دارد؛ زیرا از یک مجموعه حدیثی دیگر انتقال یافته است.

^۳ حضور خالد بن ولید در دروازه کیسان که در روایت دوم آمده، احتمالاً اشتباه در نقل است. زیرا این روایت چند سطر پایین‌تر می‌گوید که خالد با اسقف در دروازه شرقی درباره قرارداد صلح مذاکره کرد و از همان دروازه شرقی وارد شهر شد.

که به یک راوی مشترک، یعنی ابومهلّب صنعانی، برمی‌گردد^۱ و تنها در سطح ساختار روایت و نقش‌مایه‌ها قابل بازسازی است؛ زیرا عبارات، جز در مواردی، بسیار متفاوت است.

روایت اصلی ابومهلّب صنعانی را بدین شکل می‌توان بازسازی کرد: «مسلمانان به دمشق آمدند. یزید بن ابی سفیان بر باب‌الصغیر، ابوعبیده بر دروازه جاییه، خالد بر دروازه شرقی و ابودرداء بر برزه (نقش‌مایه دروازه) گماشته شد. او گفت: یزید دمشق را از جانب باب‌الصغیر به زور فتح کرد. کشیشی (یا راهب یا اسقفی) نزد خالد آمد و با او برای بستن پیمان صلح مذاکره کرد و باب شرقی را برای خالد گشود (نقش‌مایه فتح دوباره شهر). یزید و خالد در مقسلاط همدیگر را ملاقات کردند».

در ادامه، «نقش‌مایه مذاکره» به شکل گفتگوی دیدگاه‌های متفاوت درباره وضعیت شهر فتح‌شده و پیمان‌نامه صلح مطرح می‌شود. تمرکز این روایت بر وصف فتح دمشق است. محاصره [شهر] تنها از طریق استفاده از «نقش‌مایه دروازه» ذکر شده است. هدف اصلی این روایت - برخلاف روایت اصلی ابن‌اسحاق - پاسخ به این سوال است که فاتح دمشق چه کسی بوده است. این روایت فتح دمشق را در دو مرحله شرح می‌دهد؛ یعنی تقریباً در یک زمان، دو فرمانده از دو سوی شهر وارد دمشق شدند و همچنین از یک راهب دمشقی [که طرف مذاکره مسلمانان بود] یاد می‌کند.

ساختار روایت به طور خلاصه بیان شده است که بهترین حالت آن در ترتیب «نقش-مایه دروازه» دیده می‌شود. ساختار این روایت شامل دوگانگی [کیفیت فتح دمشق]

^۱ این موضوع تفاوتی در این مساله ایجاد نمی‌کند. یا ابومهلّب در دو نقطه از حیات علمی خود، دو روایت جداگانه روایت کرده است (یکی شبیه به روایت شماره ۵۸۵-۵۹۰=۴۴۷-۴۵۲ و دیگری شبیه روایت شماره ۴۶۹-۴۷۰=۱۲۵) و یا یک روایت اصلی وجود داشته که در روند نقل روایت به دو صورت تغییر یافته است.

(صلحاً- عنوتاً)، استفاده از «قال» بدون مشخص کردن مرجع آن و پایان یافتن با پیمان نامه صلح است؛ شبیه به دیگر روایت‌هایی که «نقش‌مایه مذاکره» را به کار گرفته است. با توجه به سطح تحلیل متن، این روایت را یک نویسنده همه‌چیزدان به ترتیب وقایع زمانی، بدون ذکر [وقایع] قبل و بعد آن و عناصر روایت نقل کرده است. همچنین هیچ عنصر ساختگی در آن دیده نمی‌شود. به طور خلاصه، روایت مذکور، روایتی افسانه‌ای است که از سوی راوی آن با اهدافی و رای یک روایت [صیرف]، ساخته شده است.

تاریخ‌گذاری روایت اصلی ابومهلّب مشکل است؛ زیرا تاریخ مرگ دقیقی از او در کتاب‌های طبقات ثبت نشده است. هرچند تاریخ مرگ یحیی بن حمزه بتلهی که روایت شماره ۵۸۵-۵۹۰=۴۴۷-۴۵۲ را از ابومهلّب نقل کرده، در کتاب‌های طبقات، سال ۱۸۳ق ذکر شده است. لذا اگر هر نسل علمی را حدود ۳۰ سال در نظر بگیریم، بسیار محتمل است که ابومهلّب حوالی سال ۱۵۰ق از دنیا رفته باشد.^۱ این بدان معنی است که روایت اصلی ابومهلّب دست‌کم در ربع دوم قرن دوم هجری شکل گرفته است.

اهمیت ویژه این گزارش و ساختار روایت آن، تبدیل شدن آن به الگویی برای چند روایت دیگر در رابطه با فتح دمشق است؛ مثل روایتی که در ابتدای این مقاله ذکر شد و منسوب به سیف بن عمر است.^۲ سایر روایت‌ها اسناد را به طور مفصل ذکر

^۱. طبق گفته آندراس گورکه به من، اسناد این روایت نشان از سن بالای راویان آن دارد. یحیی بن حمزه ۸۰ سال، ابوبکر دمشقی ۶۳ سال، ابن عائض ۸۴ سال، ابن ابی‌العقب ۹۲ سال، ابن ابی‌نصر ۹۳ سال و ابوالفضل ۸۳ سال داشتند. لذا منطقی به نظر می‌رسد چنین فرض کنیم که این روایت، فاصله زمانی بین ابن‌عساکر و ابوعثمان صنعانی را از یک راه کوتاه پیوند می‌زند.

^۲. نک: پانویس ۲ صفحه یک. برای روایت‌های بیشتر بنگرید به: بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۲۲ (روایت ش ۸۹)، ص ۱۲۰-۱۲۱ (روایت ش ۸۴، ۱۹۰۵-۱۹۰۸ و ۱۹۱۰-۱۹۱۱)؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، به کوشش عمرای و شیری، ۱۲۳-۱۲۲/۲ (روایت شماره ۶۰۳=۴۶۶)؛ ابن‌خلدون، ۳۴۶/۲ (روایت ش ۹۸۷)؛ نیز نک:

نکرده‌اند و لذا تنها از طریق کتاب‌هایی که در آنها ذکر شده است قابل تاریخ‌گذاری است.^۱ به عبارت دیگر، این روایت در محافل آموزشی و نقل [روایت] در ربع سوم از قرن سوم به بعد به منظور جعل‌سازی تثبیت شده است. اگر تاریخ‌گذاری روایت اصلی ابومهلّب به طور تقریبی صحیح باشد - که من معتقدم این‌گونه هست - لذا ساختار این روایت می‌بایست در جریان محافل آموزشی ربع دوم از قرن دوم به بعد شکل گرفته باشد، و یا ابومهلّب آن را (به شکل کوتاه‌تری) پدید آورده و یا آن را از فرد دیگری (احتمالاً ابوعثمان صنعانی) گرفته است.^۲

فتح دمشق و اقدامات قهرمانانه واثله بن أسقع

مجموعه حدیثی مهم دیگری نیز در رابطه با فتح دمشق وجود دارد. روایت اصلی آن در کتاب *الاموال* ابوعمید (روایت شماره ۱۰-۱۱) بدین شرح آمده است:^۳

«ابو ایوب [سلیمان بن عبدالرحمن] دمشقی (د. ۲۳۳ق) از حسن بن یحیی کَشَنی (د. بعد از ۱۹۰ق) از زید بن واقد [قریشی] (د. ۱۳۸ق) از بُسر بن عبیدالله شامی

Eutychius, *Annals*, M. Breydy (ed.), Leuven, 1985, 136 (l. 12) - 138 (l. 11) and id., *Annals*, J.-P. Cheikho (ed.), Beirut, 1906-1909, 14 (l. 20)—16 (l. 11) (= tr. no. 305=1993)

۱. قدیمی‌ترین روایت از این دسته، دو روایتی است که در *فتوح البلدان* بلاذری (د. ۲۷۹ق) ذکر شده است.
۲. در این مورد می‌توان ابوعثمان را به عنوان شاهد عینی که این وقایع را روایت می‌کند در نظر گرفت؛ زیرا این روایت دوبار به صورت اول شخص جمع به محاصره اشاره می‌کند (حاصرنا...). زیرا این توصیف از ابومهلّب به ابوعثمان هنوز قابل اثبات نیست. لذا مبتنی دانستن این بحث بر گزارش‌های شاهد عینی از حیث روش‌شناسی ضعیف خواهد بود. برای نمونه‌ای دیگر از یک گزارش شاهد عینی نک: ادامه متن. [مترجم: مقصود از روایت عینی، روایتی است که راوی خود شاهد آن بوده است]

۳. ابوعمید قاسم بن سلّام، کتاب *الاموال*، به کوشش خلیل هراس، قاهره، ۱۹۸۱، ص ۱۷۲. من برای ترجمه انگلیسی، از برخی عبارات صحیح عمران نیازی بهره برده‌ام. ابوعمید قاسم بن سلّام، کتاب *الاموال*، ترجمه نیازی، پانویس ص ۱۷۶ (شماره ۴۷۷). بنابر روایت ابوعمید روایت دیگری در *تاریخ مدینه دمشق* وجود دارد که ابن‌عساکر آن را از نسخهٔ مکتوب کتاب ابوعمید گرفته است. نک: ابن‌عساکر، ۳۴۴/۶۲-۳۴۵ (روایت شماره ۸۱۹-۸۲۲). این منظور این روایت را گرفته و مختصر آن را نقل کرده است. نک: ابن‌منظور، ۲۳۷/۲۶-۲۳۸ (روایت شماره ۱۶۲۸).

(در گذشته در دوره خلافت هشام بن عبدالملک «۱۰۵-۱۲۵ق») از واثله بن الاسقع لیشی (د. ۸۵ق):

هنگامی که خالد بن ولید به مرج الصفر پیشروی کرد، من سوار اسبم شدم و تا باب- الجابیه رفتم.^۱ لشکر بزرگی به راه افتاد. هنگامی که آنها بین من و دیر ابن ابی عوفی بودند، «الله اکبر» گویان از پشت به آنها حمله کردم. لذا آنها گمان کردند که خود و شهرشان محاصره شده است و عقب نشینی کردند. من به رهبر آنها حمله کردم و با نیزه‌ام ضربه‌ای به اسبش زدم که [از اسب] افتاد. وقتی دیدند تنها هستم به سوی من آمدند. برگشتم و مردی را روبه روی آنها و نزدیکی خودم دیدم. افسارها را روی زین رها کردم و به سوی او رفتم، او را زخمی کردم و کشتم. سپس به سمت اسب آمدم و آنها به تعقیب من آمدند. این تعقیب تا زمانی که سه تن از آنها را به قتل رساندم ادامه داشت. وقتی آنها توانمندی مرا دیدند به عقب برگشتند و من به راهم ادامه دادم تا به صُفْر رسیدم. سپس به نزد خالد رفتم و آنچه را کرده بودم برایش گفتم؛ در حالی که رهبر بیزانسی‌ها نیز نزد او بود. او [رهبر بیزانسی‌ها] قصد بستن پیمان صلح برای ساکنان شهر را داشت. خالد به او گفت: «می‌دانی که خداوند فلانی - یعنی جانشینش - را کشته است؟». او به یونانی (بالرومیّه) پاسخ داد: «متانوس». یعنی به خدا پناه می‌برم (معاذ الله). بعد از این، واثله اسب را جلو آورد و او [مرد بیزانسی] اسب را شناخت. به واثله گفت: «زین [اسب] را می‌فروشی؟». واثله گفت: «آری». [مرد بیزانسی] گفت: «ده هزار بابت آن به تو می‌دهم». خالد به واثله گفت: «آن را بفروش». واثله به خالد گفت: «تو آن را بفروش ای فرمانده». او [خالد] آن را فروخت. او [واثله] گفت: «او [خالد] تمام غنایم جنگی را تمام و کمال به من داد».

۱. ابو عبید در اینجا توضیح می‌دهد که باب الجابیه از دروازه‌های دمشق بود.

روایت مرتبطی هم در تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر آمده است^۱ که با همان ساختار روایت و نقش مایه‌های مشابه و همان عبارات است. هرچند اسناد آن کاملاً متفاوت از روایت ابو عبید است. بدین شکل:

ابومحمد [عبدالکریم] بن حمزه [سلمی] (د. ۵۲۶ق) از عبدالعزیز بن احمد [کتانی] (۳۸۹-۴۶۶ق) از ابونصر محمد بن احمد بن هارون [غسانی، مشهور به ابن جندی] (د. ۴۱۷ق) از ابوالقاسم علی مشهور به ابن ابی‌العقب همدانی [۲۶۱-۳۵۳ق] و ابوالقاسم عبدالرحمن [بن علی بن ابی‌العقب همدانی] (د. ۴۱۵ق) از ابوالقاسم علی مشهور به ابن ابی‌العقب همدانی (۲۶۱-۳۵۳ق) از ابو عبدالملک [احمد] بسری (د. ۲۸۹ق) از محمد بن عائض [دمشقی] (۱۵۰-۲۳۴ق) از ولید [بن مسلم دمشقی] (۱۰۹-۱۹۵ق) از سعید بن عبدالعزیز [تنوخی] (د. ۱۶۷ق) و دیگران (و غیره) از واثله (د. ۸۵ق) که گفت:^۲

بر اساس اسناد، ولید بن مسلم مدعی است که از طریق تنوخی و دیگران خبر مربوط به واثله را دریافت کرده است. از آنجا که بعید است تنوخی (د. ۱۶۷ق) واثله (د. ۸۷ق) را دیده باشد، ولید بن مسلم ممکن است اخبار را از دیگرانی که نامشان معلوم نیست گرفته باشد. متأسفانه شناسایی این «دیگران» امکان‌پذیر نیست. هرچند به واسطه کتاب‌های شرح حال می‌دانیم که حسن بن یحیی کشنی (د. بعد از ۱۹۰ق) و زید بن واقد (د. ۱۳۸ق) که هر دو راوی روایت ابو عبید بوده‌اند، منبع ولید هم هستند.^۳ لذا ممکن است که آنها در زمره «دیگران» باشند. اگر این‌گونه باشد، می‌توان ارتباطی بین هر دو سلسله سند یافت. با این حال «دیگران» ممکن است کسان دیگری

۱. ابن عساکر، ۳۴۵، ۳۴۶/۵۲ (روایت شماره ۸۲۳-۸۲۴). ترکیب مختصری از هر دو روایت این کتاب در سیر ذهبی آمده است (روایت شماره ۱۹۲۸ و ۱۳۶۸). نک: ذهبی، سیر الاعلام النبلاء، به کوشش شعب الارنوط، بیروت، ۱۹۸۶، ۳۸۶، ۳۵۹/۳.

۲. برای شکل نموداری این اسناد نک: شکل ۳ در پایان مقاله.

۳. ابن عساکر، ۳/۱۴ (الحسن)؛ ۵۲۵/۱۹ (زید).

باشند؛ راویان بی‌نامی که چگونگی نقل اخبار از ولید به واثله را نامعلوم باقی می‌گذارد. اسناد روایت به وضوح نشان می‌دهد که ولید بن مسلم نقش اساسی در فرایند نقل این روایت داشته است. بنابراین تاریخ‌گذاری روایت دوم را با اطمینان می‌توان ربع چهارم قرن دوم تعیین کرد؛ زیرا مرگ ولید در سال ۱۹۵ ق است. به طور خلاصه: دو روایت در بیان اقدامات قهرمانانه واثله وجود دارد. یکی در کتاب الاموال ابوعبید که تاریخ‌گذاری آن را می‌توان ربع اول قرن سوم دانست و دیگری در تاریخ مدینه دمشق ابن‌عساکر مربوط به ربع چهارم قرن دوم. گرچه هر دو روایت به واثله - بن اسقع برمی‌گردد، [اما] بر اساس شواهد اسناد نمی‌توان رابطه‌ای بین این دو پیدا کرد.

با این حال، تحلیل جزئی متن این دو روایت نشانگر ساختار مشترک روایت است: [حضور] واثله در دروازه جاییه - فرار سواران - یک نبرد با سربازان متعدد رومی - گزارش به خالد - مذاکره رهبر بیزانسی‌ها با خالد برای امان - معامله اسب و زین - فروختن هر دوی آن.

«نقش‌مایه معامله» هم یکسان و هم متفاوت است؛ هر چند ترتیب نقش‌مایه‌ها همان است. هر دو روایت از نقش‌مایه متفاوتی برای ورود به روایت استفاده کرده است: روایت ابوعبید به اردو زدن خالد در مرج‌الصفیر اشاره می‌کند؛ در حالی که روایت ابن‌عساکر نظارت واثله بر شهری در پل قینیه را وصف می‌کند.^۱ علاوه بر این، روایت اخیر شامل چند نقش‌مایه است که در روایت [ابوعبید] دیده نمی‌شود.^۲ بیشتر نقش‌مایه‌ها مشترک و با ترتیبی مشابه [در هر دو روایت] آمده است. عبارات هر دو روایت به ویژه در رابطه با نقش‌مایه‌های مشترک، شبیه به یکدیگر است.

۱. همو، ۳۴۵/۶۲.

۲. برای مثال صدا دادن (تق و لق بودن) دروازه جاییه یا نقش‌مایه جایی که همسران واثله مرواریدهایی از زینی که واثله می‌خواست به رهبر رومیان بفروشد گرفتند. همان، ۳۴۵، ۳۴۶/۶۲.

تفاوت در الفاظ دو روایت، باعث تغییر معنا نشده و نشانگر مشابهت موضوعی آنهاست. از جمله این موارد مشابه، فریاد «به خدا پناه می‌برم» (معاذ الله) رهبر رومیان - که با عنوان عظیم‌الروم از او یاد شده - است و جمله «می‌دانی که خداوند فلانی را کشته است؟» (إِنَّ اللَّهَ قَدْ قَتَلَ فُلَانًا).

این شباهت‌ها و تمایزات ضمن اثبات وجود ارتباط متنی قوی بین هر دو روایت، نشان می‌دهد در همان زمان از این دو روایت برداشت ویژه‌ای وجود داشته است. سه توضیح احتمالی برای این مدعا وجود دارد: اول اینکه هر دو روایت [علی‌رغم] استفاده از یک منبع مشترک، تفاوت‌هایی با هم دارد که [نمونه آن] توصیفات واثله از واقعه است. راوی این روایت ظاهراً از یک سو بوس بن عبیدالله و از سوی تنوخی (با اسنادی ناقص) باشد. دوم آنکه هر دو روایت از منبعی متفاوت گرفته شده‌اند؛ هرچند که هر منبع نشان‌دهنده ویژگی‌های خاص هر روایت است. این موضوع را می‌توان چنین تفسیر کرد که واثله (یا فردی دیگر) در دو زمان مختلف از زندگی خود، دو داستان متفاوت از آن واقعه را بازگو کرده است. سوم آن که یکی از روایت‌ها اساس روایت دیگر است؛ بدین معنی که روایت ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق بر پایه روایت ابوعبید است. شاهد این مدعا از اسناد روایت به دست می‌آید؛ جایی که «دیگران» را می‌توان نخستین روایان روایت ابوعبید دانست.

هر کدام از این فرضیه‌ها که صحیح باشد - ترجیح من درست فرضیه اول است - می‌توان روایت اصلی را از میان این دو روایت بازسازی کرد. با توجه به علاقه‌مندی من به فتح دمشق، مابقی روایت اصلی بازسازی شده بر اساس نقش‌مایه‌های آن را خلاصه خواهم کرد.^۱ روایت اصلی بدین شرح است:

[حضور] واثله در دروازه جابیه - فرار بخش زیادی از سواران [رومی] - وصف نبردها - رفتم تا نزد خالد بن ولید رسیدم - و به او آنچه را کرده بودم گفتم - رهبر

^۱ برای جزئیات بیشتر درباره روایت اصلی نک: Scheiner, Damaskus, 163.

رومیان (عظیم‌الروم) نزد او بود - او [رهبر رومیان] نزد خالد آمده بود تا برای ساکنان شهر امان بخواهد (یلتمسوه لأمان لأهل المدینه) - خالد به او گفت - می‌دانی که خداوند فلانی را کشته است؟ (هل علمت أن الله قد قتل فلاناً؟) - او پاسخ داد - مثنوس - یعنی به خدا پناه می‌برم (معاذ الله) - او وابسته به برخی از جنگجویان (مقاتله) گوناگون شهر تحت محاصره بود - معامله اسب و زین - فروش هر دو.

تاریخ‌گذاری این روایت اصلی به شرح رابطه متنی انتخاب‌شده بستگی دارد (نک: سطور بالا). اولین و دومین گزینه، ساخت این روایت توسط خودِ واثله را محتمل می‌سازد و لذا تاریخ‌گذاری آن را باید ربع سوم قرن اول هجری دانست. گزینه سوم بر منابع ولیدبن مسلم، تنوخی و «دیگران» تأکید دارد. او [ولید] در میانه قرن دوم از دنیا رفت؛ لذا این روایت باید در ربع دوم قرن دوم شکل یافته باشد؛ بدون در نظر گرفتن این احتمال که روایت مطبوع از طریق راوی نامعلومی از واثله گرفته شده باشد. هرچند این احتمال قابل اثبات نبوده و در حد یک فرضیه باقی می‌ماند. به عبارت دیگر، این روایت در حلقه‌های درسی در حدفاصل ربع سوم قرن اول (بر اساس روایت اصلی واثله) تا ربع دوم قرن دوم (بر اساس روایت تنوخی و یا «دیگران») نقل شده است. روایت اخیر [مربوط به قرن دوم] محتاطانه‌تر و تاریخ‌گذاری مرجحی دارد. تا زمانی که شواهد بیشتری به دست نیامده است، ترجیح من به پذیرش همین روایت محتاط‌گراست.

با نگاهی به تمرکز اصلی روایت می‌بینیم که این روایت عمدتاً از اقدامات قهرمانانه واثله در دروازه جابیه و ثروت او در پی فروش اسب و زین آن بحث می‌کند. فقط در برخی بخش‌های آن از فتح دمشق صحبت می‌شود. لذا این روایت نه برای توصیف فتح دمشق، که برای لاف‌زنی در مورد اقدامات واثله ساخته شده است.

تحلیل متن روایت اصلی شامل برخی عناصر تخیلی است. نمونه آن، نقل عبارت فرضی «مثنوس» به زبان یونانی است که به کل داستان اعتبار بخشیده است. از آنجا

که احتمالاً معنای این عبارت قابل فهم نبود، معنای آن از طریق عبارت دیگری (معاذ الله) فهمیده می‌شود. این عبارت افزوده و ویژگی‌های دیگر همچون استفاده فراوان از مکالمه مستقیم، به یک راوی همه‌چیزدان اشاره دارد که احتمالاً آنها ساخته و پرداخته اوست. آگاهی راوی به منظور یونانی‌ها نیز موید همین موضوع است. اول، گفتیم که «آنها گمان کردند که خود و شهرشان محاصره شده است و عقب‌نشینی کردند» و این عاملی شد تا رهبر بیزانسی‌ها «برای بستن پیمان صلح مذاکره کرد». فقط یک راوی همه‌چیزدان می‌تواند هر بینشی را به اندیشه افراد [نسبت] بدهد. جالب اینجاست که هیچ عنصر ساختگی که در طول وقایع مکرراً بدون اشاره به اقدامات قبل و بعد ذکر شده باشد وجود ندارد. همچنین هیچ عنصر تخیلی نیز در این روایت دیده نمی‌شود.

بر اساس اسناد روایت، واثله راوی این روایت (در هر دو شکل آن) است (قال واثله). او در عین حال شخصیت اصلی روایت نیز هست. اقدامات او که به شکل اول شخص روایت شده است («به خالد رسیدم ... آنچه انجام داده بودم..») نشان می‌دهد که این روایت، روایتی عینی است. این تناسب میان راوی و شخصیت اصلی روایت را از طریق کاربرد متعدد «قال» در این روایت می‌توان دید، اما فاعل جمله را و اینکه افعال جمله به چه کسی برمی‌گردد نشان نمی‌دهد.^۱ هرچند این موضوع در بیشتر موارد به شکل قانع‌کننده‌ای جایگزین شده است، برخی نقش‌مایه‌ها به شکل سوم-شخص و از دید یک راوی همه‌چیزدان بیان شده است (برای مثال در آغاز روایت به جای «خالد به من گفت»، «خالد به واثله گفت» آمده است). حال آیا می‌توان این روایت عینی را صحیح دانست یا اینکه [این روایت] متناسب با راوی و شخصیت اصلی روایت، به شکلی دقیق مطالبی ساختگی از جانب یک راوی متأخر است؟ دلایلی در دفاع از احتمال اول وجود دارد: طبق کتاب‌های شرح حال، واثله در سال

^۱ برای مثال نک: «قال واثله رکبت» (ابوعبید، ص ۱۷۲): «قال حملت» (ابن‌عساکر، ۳۴۵/۶۲).

۸۳ یا ۸۵ ق از دنیا رفت. با در نظر گرفتن اینکه دمشق در سال ۱۴ ق فتح شد، او ۶۹ یا ۷۱ سال بعد از این واقعه زیسته است و می‌بایست بین ۹۰ تا ۱۰۰ سالگی (قمری) یا ۸۸ تا ۹۷ سالگی (شمسی) از دنیا رفته باشد. به علاوه، این محاسبه مطابق با اطلاعاتی است که در منابع شرح حال آمده است که در آن ادعا شده است واثله در سن ۹۸ یا ۱۰۵ سالگی مرد.^۱ بخشی از این روایت‌های مرتبط با سن واثله [به هنگام مرگش]، عینیت روایت او، شیوه ترکیب «قال» که فاعل آن معلوم نیست و استفاده از فعل اول شخص در این روایت را تایید می‌کند. این شیوه با همین هدف، یعنی ادعای اینکه ابوعثمان صنعانی روایت عینی ارائه داده است، در ارتباط با روایت‌های منسوب به او به کار گرفته شد.^۲ نظر به اینکه هر دو روایت به طور مستقل گسترش یافته است، به نظر می‌رسد باید چنین پنداشت که این شیوه، مشخصه ویژه نخستین روایت‌های مرتبط با فتح دمشق است. هر دو موضوع، یعنی سن واثله و شیوه کلی روایت را می‌توان شاهدی بر این مدعا دانست که اسانید روایت بازسازی شده اصلی یک روایت عینی بوده است. در این صورت، این روایت نه یک گزارش خبری دقیق، که بیشتر روایتی ساختگی است که از عناصر عادی روایت استفاده می‌کند.

بوعز شوشان^۳ و دیگران احتمال دومی را مطرح می‌کنند^۴ که روایت‌های عینی را روش‌های معمول نقل کردن می‌داند. این موضوع بدین معناست که راویان مختلفی از میانه قرن دوم به طور جداگانه از «قال» و اول شخص بودن به منظور معتبر کردن روایت استفاده کرده‌اند. علاوه بر این، آنها سن واثله (و ابوعثمان) را به منظور پیوند میان زمان واقعه و حیات آنها برآورد کرده‌اند. در این راستا، اگر سن این دو درست

۱. ابن سعد (کتاب الطبقات، ۴۰۷/۷) از مرگ او در ۹۸ سالگی و ابن حبان (کتاب الثقات، ۴۲۶/۳) و ابن عساکر (۳۴۸/۶۲) از ۱۰۵ سالگی او به هنگام مرگ سخن گفته‌اند.

۲. نک: مطالب پیشین. برای روایت‌های بیشتر از ابوعثمان و استفاده از این شیوه روایت نک: Scheiner,

Damaskus, 110ff.

3. Boaz Shoshan.

4. Shoshan, *Poetics*, 25–41.

باشد ذکر نام‌شان در اسانید به منظور متقاعد کردن شنونده برای صحت این متون است. این موضوع دربارهٔ وضعیت گزارش‌های شهودی هنوز به نتیجه نرسیده و پژوهش‌های بیشتری را می‌طلبد. برای پیشبرد این بحث، من معتقدم که این روایت، یک روایت ساختگی است که از سوی وائله که روایات مذکور را تجربه کرده نقل شده است.

این که ربع دوم قرن دوم واپسین تاریخ برای روایت اصلی است و این نظر که اساس این روایت اصلی، گزارشی شهودی است که نخستین‌بار از سوی خود وائله ایجاد شده است سوال باقی‌مانده در این بحث است. این روایت چه چیزی دربارهٔ فتح دمشق به ما می‌گوید؟ اول از همه اینکه نام دمشق در این روایت ذکر نشده است. رهبر بیزانسی‌ها تنها «درخواست صلح برای ساکنین شهر (المدینه) دارد». نزدیک‌ترین اشاره به دمشق را وائله می‌کند که در دروازه جایبه بود. تا جایی که من می‌دانم شهر دیگری که دروازه‌ای به همین نام داشته باشد نیست. لذا با اطمینان می‌توان پذیرفت که این روایت از فتح دمشق سخن می‌گوید و [البته] به طور حاشیه‌ای به آن می‌پردازد. اول اینکه این روایت می‌گوید که به تعاقب وائله «لشکر بزرگی به راه افتاد» و [وائله] همزمان با رهبر بیزانسی‌ها به اردوگاه خالد، که فاصله‌ای با شهر نداشت، رسید. دوم، روایت اصلی از بزرگ مردم دمشق (عظیم‌الروم) یاد می‌کند که می‌توان او را نماینده نظامی، غیرنظامی یا دینی دانست. سوم، روایت به پیمان صلح میان مسلمانان و دمشق‌ها اشاره دارد که هنوز انجام نشده بود؛ ولی به ابتکار دمشق‌ها تحقق یافت. هیچ اشاره‌ای به محاصره شهر یا فاتح آن که مدعی افتخار فتح شهر باشد نشده است. به طور خاص از ابو عبیده هرگز یادی نشده است. این اطلاعات نادر و توجه خاص روایت که قصد بیان فتح دمشق را ندارد و اقدامات قهرمانانه وائله مدنظرش است، دلایل مهمی برای اصالت این روایت است. این میزان بالای اصالت، بر پایهٔ این دیدگاه است که در یک روایت که بر اقدامات قهرمانانه

تاکید دارد، در بخش هایی که از این اقدامات بحث می شود جهت گیری های رخ می - دهد؛ مثل میزان شجاعت واثله، تعداد کسانی که به دست او کشته شدند، نحوه فروختن اسب و زینش و لذا اطلاعاتی که در سایه توجه همگان است، مثل بخش های مربوط به فتح دمشق، از راه های معتبرتری نقل شده است؛ زیرا این موضوع [در این روایت] به طور تصادفی ذکر شده است. روایت اصلی بازسازی شده مثال خوبی از روایتی است که به گفته آلبرت نوث به منظور خلاصی از گرایش ها و تمایلات و بهره گیری از اطلاعات معتبر آن، باید خلاف نیت اصلی آن مورد توجه قرار گیرد.^۱

روایت اصلی بازسازی شده واثله با روایت اصلی ابوعثمان صنعانی شباهت هایی دارد. هر دو پیشگامی دمشقی ها را در مذاکره برای پیمان صلح ذکر کرده اند؛ از یک روش روایتی استفاده کرده اند (مثلاً فعل «قال» فاعل مشخصی ندارد و در ادامه، فعل اول- شخص جانشین آن شده است) و ادعا شده که این روایت در زمره گزارش های عینی است. تاریخ گذاری هر دو روایت را می توان با اطمینان ربع دوم قرن دوم هجری دانست؛ هرچند هر دو ممکن است در حلقه های درسی پیش از این دوره نیز نقل شده باشد. به علاوه، هر دو روایت بازسازی شده از طریق راویان دمشقی نقل شده - اند. روایت واثله را حسن بن یحیی کشنی و تنوخی (احتمالاً زید بن واقد) و روایت ابوعثمان را خودش و دیگر راویان دمشقی نقل کرده اند. لذا منشاء هر دو روایت به یک ناحیه برمی گردد. این شباهت ها برای بازسازی رویدادهای منجر به فتح دمشق که من دنبال کردم اهمیت بسیار دارد.

نتیجه گیری

من در این مقاله سه روایت را بازسازی کردم که بی تردید دست کم از ربع دوم قرن دوم به بعد در حلقه های آموزشی نقل شده اند؛ یعنی بیش از صد سال بعد از حوادثی

¹ A. Noth, "Fiktion als historische Quelle", in: S. Leder (ed.), *Story-telling*.

که توصیفش در آنها آمده است.^۱ همانطور که پیشتر نشان داده شد، روایت ابن-اسحاق بر پرسش فرمانده عالی (ابتدا خالد، سپس ابوعبیده و سپس اعلامیه هردو) و ذکر فتح دمشق بدون اشاره به نام فاتح آن تکیه دارد و از به صلح یا به زور فتح شدن شهر سخنی نمی‌گوید. احتمالاً ناآگاهی ابن‌اسحاق از این موضوع که خالد فرمانده عالی بوده یا ابوعبیده، باعث شده تا نام فاتح شهر ذکر نشود. با این حال در روایت او برای اولین بار به محاصره شهر اشاره شده و تاریخ فتح دمشق را رجب سال ۱۴ اعلام می‌کند.

از طرف دیگر، روایت ابومهلّب فقط روی فتح شهر تمرکز دارد. اگرچه محاصره شهر نیز به طور مستقیم در «نقش‌مایه دروازه» آمده است اما پرسش اصلی هویت فاتح شهر است که برای اولین بار در آغاز روایت دیده می‌شود که در آن از «فتح دوباره» شهر بحث شده است؛ یعنی فتح جنگجویانه از سوی یزید و فتح صلح‌آمیز از سوی خالد. این روایت به همراه روایت واثله و روایت سومی که بازسازی کرده‌ام مذاکره‌کننده‌ای از جانب دمشق‌ها را معرفی می‌کند. روایت مذکور از اسقف یا راهبه‌ای سخن می‌گوید که بی‌شک فردی روحانی است؛ در حالی که روایت واثله به هنگام اشاره به رهبر بیزانسی‌ها این اقدام را شرح نداده است. هردو روایت می‌تواند به یک نفر برگردد.

در پایان روایت، اقدامات قهرمانانه واثله بن الاسقع وصف شده است. به دلیل همین تغییر تکیه اصلی روایت، این گزارش عینی داستانی را تا حد زیادی معتبر دانست. این روایت صراحتاً به نمایندگی خالد بن یزید از سوی مسلمانان برای مذاکره اشاره دارد و از پیمان‌نامه صلح نیز که از جانب خالد بسته شد یاد می‌کند.

^۱ به علت کم‌تنوعی روایت‌های مربوط به فتح دمشق، ممکن نیست تاریخ‌گذاری یک روایت بازسازی‌شده را به طور یقین مربوط دانست. برخلاف روایت‌های فقهی و سیره، از این روایات نمی‌توان برای شکستن سکوت قرن اول استفاده کرد.

هریک از این سه روایت بر جنبه‌های متفاوتی از فتح دمشق (فرمانده عالی، فتح دوباره، مذاکرات پیمان صلح) در سه دسته مختلف از شخصیت‌های اصلی (خالد/ ابو عبیده، خالد/ یزید بن ابی سفیان، خالد) تأکید دارد. هر سه روایت بر نقش ویژه خالد در این فتح توافق دارد. از این بین، دو روایت (روایت ابن اسحاق و ابو مهلب) نقش ویژه‌ای برای ابو عبیده به عنوان فرمانده نظامی قائل است. هیچ شاهی، چه در اسانید و چه در متن، وجود ندارد که به وابستگی میان این سه روایت اشاره داشته باشد.

این روایت‌ها چه چیزی درباره رویدادهای تاریخی واقع شده در دروازه‌های دمشق به ما می‌گویند؟ تمام آنها توافق دارد که خالد بن ولید نقشی اساسی در فتح دمشق داشت. دو روایت به مذاکره صلح میان خالد و نماینده مردم دمشق اشاره می‌کند. سومی، یعنی روایت ابن اسحاق، هرگز به این موضوع اشاره نکرده است. دو روایت غالباً بر موضوعی غیر از فتح دمشق، یکی بر فرمانده عالی و دیگری بر اقدامات قهرمانانه واثله، تأکید دارد. روایت ابو مهلب با وصف یزید بن ابی سفیان به عنوان فاتح دلیر دمشق، به وضوح تمایلات اموی دارد. با این حال تسلط خالد با توافق بر فتح صلح‌آمیز شهر تثبیت شده است. لذا من مفهوم «فتح دو مرحله‌ای» به عنوان یک شیوه روایت را که برای برجسته نشان دادن نقش یزید در این فتح ایجاد شده است مورد ملاحظه قرار داده‌ام.^۱ این موضوع اطلاعات زیر را در رابطه با بازسازی تاریخی این روایت در پی دارد:

گفته‌های ادمنان^۲ و یوحنا بار پنکه^۳ ثابت کرده که دمشق هرگز فتح نشده است.^۱

^۱ لذا نقش‌مایه دروازه، نقطه ملاقات و نقش‌مایه مذاکره را نیز باید به عنوان جعلیاتی دانست که برای اینکه روایت به خوبی پایان یابد ایجاد شده است.

^۲ Adamnan.

^۳ Johannes bar Penkaye.

دست‌کم عده‌ای از سربازان تحت فرماندهی خالد روزی به دمشق می‌آیند.^۲ مسلمانان مدتی را اطراف دیوارهای این شهر اردو زدند.^۳ بنا به دلایلی که دقیقاً معلوم نیست، مردم دمشق مصالحه برای تسلیم شهر را پذیرفتند و نماینده‌ای - کشیش یا فرد دیگری - را بدین منظور انتخاب کردند.^۴ این نماینده با خالد بن ولید پیمان صلح بست.^۵ مسلمانان بعد از این صلح‌نامه، به سایر نواحی شام هجوم بردند.

مقایسه این روایت بازسازی‌شده با آنچه در ابتدای مقاله آمد نشان می‌دهد که بیشتر اطلاعات و نقش‌مایه‌ها کوتاه شده‌اند. با این حال، این روایت بازسازی‌شده می‌تواند به درستی ادعا کند که بر اساس نقد دقیق منابع پدید آمده و فتح دمشق را بر اساس قدیمی‌ترین گزارش منابعی که امروزه برای ما باقی‌ست وصف می‌کند. هرگونه

^۱ نظر به اینکه پنکه، در سال ۶۷-۶۹ق تنها می‌گوید که «مسلمانان فقط شهرهای محروس (برج و بارو دار) فتح کردند»، ادمنان صراحتاً می‌گوید که «رهبر مسلمانان حاکم دمشق شد». درباره پنکه و ادمنان نک:

Johannes bar Penkaye, *Ktaba d-resh melle, partly translated by Sebastian Brock, "North Mesopotamia in the late seventh century"*, *JSAI*, vol. 9, 1987 (= tr. no. 1902). For Adamnan see Adomnan, "De locis sanctis libris tree", in: P. Geyer (ed.), *Itinera Hierosolymitana, saeculi IIII-VIII*, Wien, 1998 (= tr. no. 1897).

^۲ سال‌گذاری تقریبی این واقعه را نمی‌توان تعیین کرد؛ زیرا راویان مختلف این رویداد را رابطه با وقایع مختلفی نقل کرده‌اند. همچنین سال‌گذاری دقیق آن نیز ممکن نیست؛ زیرا نمی‌دانیم این اسحاق سال ۱۴ را از کجا برای این فتح آورده است و می‌دانیم که او با ذکر نام ماه این واقعه، تاریخ مذکور را بیشتر غیرواقعی ساخته است.

^۳ ادمنان نشان داده که دمشق هنوز هم یک شهر (رومی) محصور است. این حصار به گفته واتزینگر و ولتینگر هفت دروازه داشت که از نقش‌مایه دروازه یک شیوه ادبی است که به همه دروازه‌های شهر برنمی‌گردد. نک:

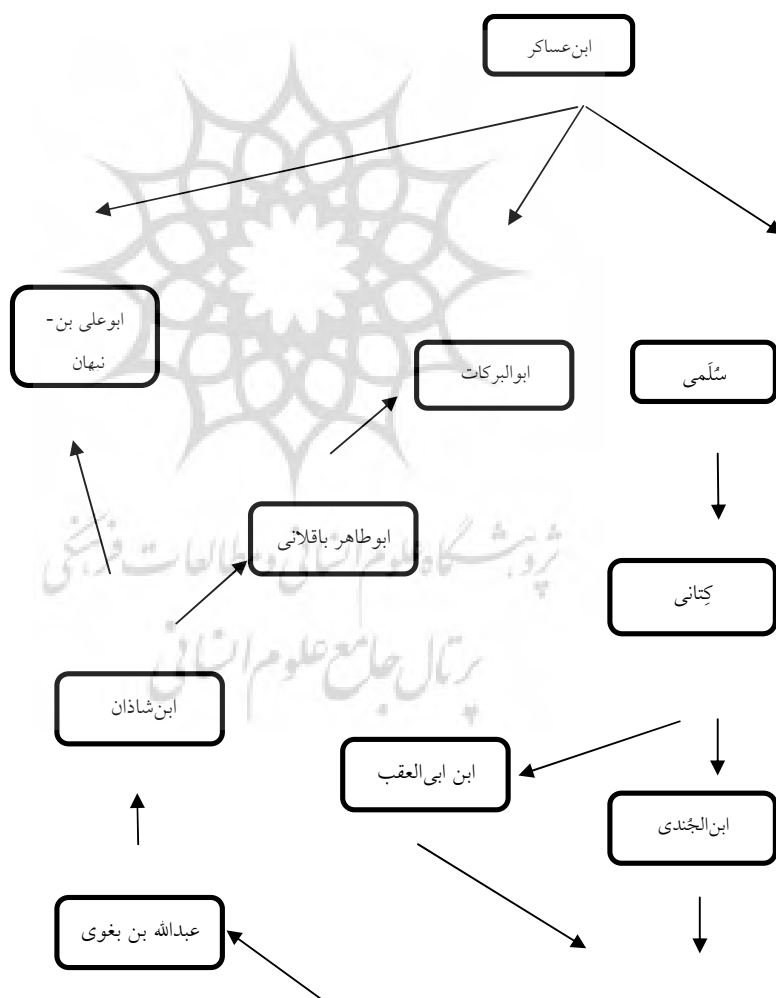
Carl Watzinger & Karl Wulzinger, *Damaskus: Die antike Stadt*, Berlin, 1921, 57ff.

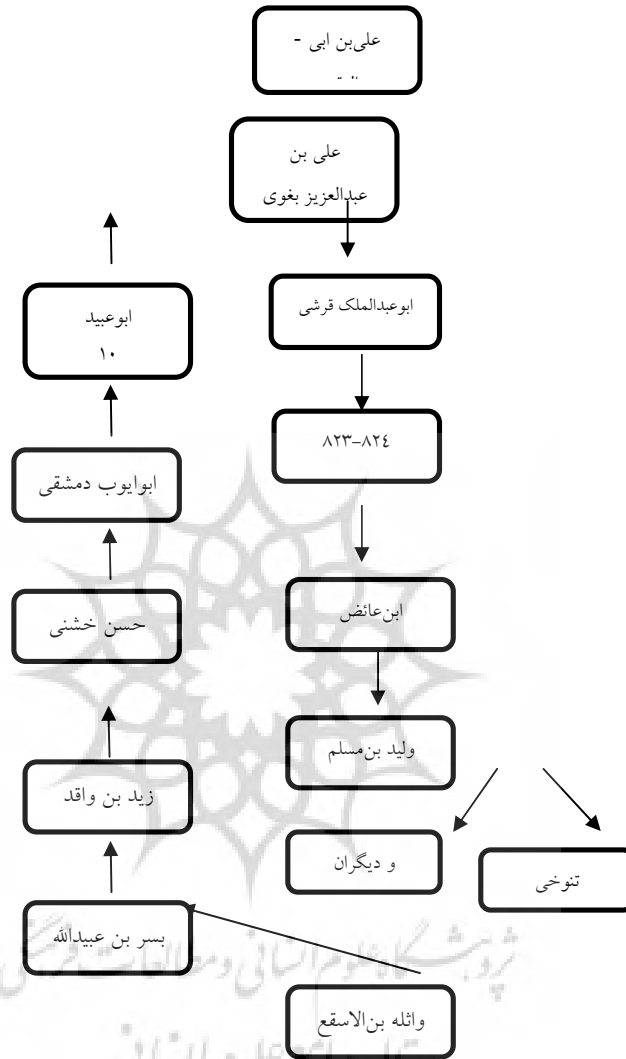
این «نقش‌مایه دروازه» بر اساس تعریف نوث از این اصطلاح، موضوعی ادبی بود که می‌بایست برای دیگر روایت‌ها هم به کار رفته باشد. با این حال من تنها یک نمونه از روایت‌های دیگر پیدا کردم که نقش‌مایه دروازه را در رابطه با فتح شهر ذکر کرده باشد که آن هم مربوط به فتح حمص بود.

^۴ دلایل این تغییر دیدگاه ممکن است کمبود غذا، فشار نظامی مسلمانان و یا دیدگاه‌های سیاسی باشد.

^۵ تمام روایت‌های مرتبط با فتح دمشق در این موضوع که دمشق به صلح فتح شد اتفاق نظر دارد. حتی روایت‌های^۵ حاوی مفهوم «فتح دوباره» دمشق نیز با اشاره به فتح صلح‌آمیز این شهر پایان می‌یابد. از جمله مفاد این قرارداد، پرداخت جزیه و تأمین امنیت، رفاه و آزادی دین بود. من کهن‌ترین روایت مربوط به این صلح‌نامه را که به اوزاعی (د. ۱۵۷ق) بازمی‌گردد بازسازی کرده‌ام که با توجه به محدودیت حجم، در اینجا قابل بازگویی نیست. در این باره نک: Scheiner, *Damaskus*, 40ff .

توصیف تاریخی درباره فتوحات که فاقد این دو ویژگی، یعنی نقد دقیق منابع و بازسازی بر پایه منابع قدیمی باشد از حیث روش‌شناسی مورد تردید است و دقت علمی ندارد. این موضوع باید بیشتر بر پایه داوری تاریخی باشد؛ بدین معنی که برای بازسازی یک روایت، تمام روایت‌های موجود مدنظر قرار گیرد نه فقط چند روایت خاص.





شکل ۳- سلسله اسناد ۳: روایت شماره ۱۰ (از ابوعبید)، روایت شماره ۸۲۳-۸۲۴ (از ابن عساکر) و دیگران

فهرست منابع:

الف) منابع کهن

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: بی جا، ۱۹۶۵-۱۹۶۷.
۲. ابن جوزی، *المنتظم فی التاریخ الامم و الملوک*، به کوشش عبدالقادر عطا و عبدالرحمن عطا، بیروت، ۱۹۹۲-۱۹۹۳.
۳. ابن حبان، *کتاب الثقات*، حیدرآباد، ۱۹۷۳-۱۹۸۳.
۴. ابن حبیب، *غزوات ابن حبیب*، تصحیح سهیل ذکار، بیروت، ۱۹۲۲.
۵. ابن خلدون، *کتاب العبر*، تصحیح الفاسی و ابن ادیس، ۱۹۳۶-۱۹۵۹.
۶. ابن سعد، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۰/۱۴۱۰.
۷. ابن طقطقی، *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیه*، به کوشش آلوارت، گوتا، ۱۸۶۰.
۸. ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، به کوشش عمر عمراوی و شیری، بیروت، ۱۹۹۵-۲۰۰۱.
۹. -----، به کوشش المنجد، دمشق، ۱۹۵۳-۱۹۵۱.
۱۰. ابن منظور، *مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر*، به کوشش نحاس و مراد و حافظ، دمشق، ۱۹۸۴-۱۹۹۱.
۱۱. بلاذری، احمد بن جابر، *فتوح البلدان*، تصحیح دخویه، لیدن: ۱۸۶۶.
۱۲. ذهبی، *تاریخ الاسلام*، تصحیح تدمری، بیروت، ۱۹۸۹-۲۰۰۰.
۱۳. ذهبی، *سیر الاعلام النبلاء*، به کوشش شعیب الارنوط، بیروت، ۱۹۸۶، ۳/۳۵۹، ۳۸۶.
۱۴. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الملوک*، تصحیح دخویه، لیدن: بریل، ۱۸۷۹-۱۹۰۱.

۱۵. فسوی، کتاب‌المعرفه، به کوشش عمری، مدینه، ۱۹۹۰.
۱۶. قاسم بن سلّام، کتاب الاموال، به کوشش خلیل هراس، قاهره، ۱۹۸۱.
۱۷. کلاعی، ابن سالم، الاكتفاء فیما تضمنه من مغازی رسول الله و ثلاثه الخلفاء، تصحیح ک. علی، بیروت، ۱۹۹۷

ب) تحقیقات جدید

1. Caetani, Leone, *Annali dell'Islam*, Mailand: Hoepli, 1905–1926.
2. Donner, Fred, *The early Islamic conquests*, Princeton: Princeton University Press, 1981.
3. Glubb, John, *The great Arab conquests*, 2nd edition, London: Hodder and Stoughton, 1966.
4. Goeje, Michael de, “Mémoire sur la conquete de la Syrie”, in: id. (ed.), *Mémoires*
5. *D’histoire et de géographie orientales*, 2nd edition, Leiden: Brill, 1903, vol. II, 1–176.
6. Görke, Andreas, “The historical tradition about al-Hudaybiya: A study of ‘Urwa b.
7. al-Zubayr’s account”, in: H. Motzki (ed.), *The biography of Muḥammad: The issue of the sources*, Leiden: Brill, 2000, 240–75.
8. —, “Eschatology, history, and the common link: A study in methodology”, in: H. Berg (ed.), *Method and theory in the study of Islamic origins*, Leiden: Brill, 2003, 179–208.
9. Günther, Sebastian, “Fictional narration and imagination within an authoritative framework: Towards a new understanding of *hadīth*”, in: S. Leder (ed.), *Storytelling in the framework of non-fictional Arabic literature*, Wiesbaden: Harrassowitz, 1998, 433–71.

10. Kaegi, Walter, *Byzantium and the early Islamic conquests*, Cambridge: Cambridge University Press, 1992.
11. Kennedy, Hugh, *The great Arab conquests: How the spread of Islam changed the world we live in*, Philadelphia: Da Capo, 2007.
12. Kister, Meir, “‘Rajab is the month of God . . .’ a study in the persistence of an early tradition”, *Israel oriental studies*, vol. 1, 1971, 191–223. [Reprint in Me’ir Kister, *Studies in Jāhiliyya and early Islam*, London: Variorum Reprints, 1980, 191–223.]
13. Leder, Stefan, “Conventions of fictional narration in learned literature”, in: id. (ed.), *Story-telling in the framework of non-fictional Arabic literature*, Wiesbaden: Harrassowitz, 1998, 34–60.
14. Mitter, Ulrike, *Das frühislamische Patronat: Eine Studie zu den Anfängen des islamischen Rechts*, Würzburg: Ergon, 2006.
15. Motzki, Harald, “The murder of Ibn Abī l-Ḥuqayq: On the origin and reliability of some *maghāzī*-reports”, in: id. (ed.), *The biography of Muḥammad: The issue of the sources*, Leiden: Brill, 1999, 170–239.
16. —, “The Prophet and the cat: On dating Mālik’s *Muwatta’* and legal traditions”, *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, vol. 22, 1998, 18–83.
17. —, “Der Prophet und die Schuldner: Eine *ḥadīṭ*-Untersuchung auf dem Prüfstand”, *Der Islam*, vol. 77, 2000, 1–83.
18. —, “Quo vadis, *Ḥadīṭ*-Forschung? Eine kritische Untersuchung von G. H. A. Juynboll: ‘Nāfi’, the *mawlā* of Ibn ‘Umar, and his position in Muslim *Ḥadīṭ* Literature”, *Der Islam*, vol. 73, 1996, 40–80 and 193–231.

19. Noth, Albrecht, "Fiktion als historische Quelle", in: S. Leder (ed.), *Story-telling in the framework of non-fictional Arabic literature*, Wiesbaden: Harrassowitz, 1998, 472–87.
20. —, "Futūḥ-history and futūḥ-historiography: The Muslim conquest of Damascus", *al-Qanṭara*, vol. 10, 1989, 453–62.
21. —, & Lawrence Conrad, *The early Arabic historical tradition: A source-critical study*, 2nd edition, M. Bonner (tr.), Princeton: Darwin Press, 1994.
22. Scheiner, Jens, *Die Eroberung von Damaskus: Quellenkritische Untersuchung zur Historiographie in klassisch-islamischer Zeit*, Leiden: Brill, 2010.
23. —, "Gelehrtenetzwerke im islamischen Mittelalter: Zu einem möglichen Gebrauch
24. Der biographischen Lexika im Islam am Beispiel von at-Tabarī's Standard-*isnād* Ibn Ḥumayd > Salamah b. Fadl > Ibn Ishāq", S. Göthlich & D. Modaresi-Tehrani
25. (eds.), *Netzwerke, Synergien aus Punkten und Strichen*, Münster: Monsenstein und Vannerdat, 2008, 43–58.
26. Schoeler, Gregor, *Charakter und Authentie der muslimischen Überlieferung über das Leben Mohammeds*, Berlin: de Gruyter, 1996.
27. —, *The genesis of literature in Islam: From the aural to the read*, Edinburgh: Edinburgh University Press, 2009.
28. Shoshan, Boaz, *Poetics of Islamic historiography: Deconstructing Tabarī's history*, Leiden: Brill, 2004.
29. Watzinger, Carl & Karl Wulzinger, *Damaskus: Die antike Stadt*, Berlin: de Gruyter, 1921.
30. Weil, Gustav, *Geschichte der Chalifen*, Mannheim: Friedrich Bassermann, 1846– 1851.